

ضمیمه نهم سیالینسم ۲

ویژه محاضرات

سال اول فروردین ماه ۱۳۶۷

روی نمی آوردند. آنهایی که فرقه گرائی را مداوماً بازتولید می نمایند و اینهمه نیروها را به هرز می دهند و متفرق و منفعل می نمایند. با عبوه عمل فرقه ای خویش این همه مانع در جنبش — ایجاد کرده و آماج های واقعی آن را کم رنگ می سازند. آیا برایستی سهمی فراستمرار و بقاء متمگری بورژوازی ایسلا نمی نمایند؟ آیا بدین گونه آنها حافظ نظم بورژوازی نمی شوند آیا شیوه عمل و مناسبات ناظر بر آنها از اضحلال درونایف مبرم جنبش و باز تولید نمودن نا هنجاریهای آن کاربری دیگری نیز دارد؟ آیا آنها نمایند بخش عقب مانده جنبش نیستند؟ عمل واقعی آنهایی که بر محفلینم خویش پای می فشارند و به جهت منافع ملحق و تنگ نظران محفل متفرق می شوند و دعوی استقلال دارند از شیوه ها و سنن عملی روی برمی تابند و عملاً ضایعات جبران ناپذیری را موجب می شوند در خدمت بورژوازی قرار دارند. موقمی که جنبش کارگری با ظرفیت غنی خویش نیازمند تمرکز و گسترش هرچه بیشتر سازماندهی انقلابی است، موقمی که مدعا هوانا رفتائی پراکنده اندوبه محافل خود بخودی روی می آورند آیا جزیمیت فرقه گرائی در سازمان فدائی مرض و حقتناکی به حساب نمی آید؟ نتیجه تهری شیوه عمل محفلین انقلاب طلبی است (یعنی: پراکنده کردن موقوف ساختن و — انهدام وظایف انقلابی — ل —) شیوه عمل محفلین بنا به مناسبات ناگزیر و عملکرد درونی خویش بدینست که تاب تحمل اندک مشاجرات را نداشته باشد. به حکم منطق محفلان و با باید یک کانون گرم و آرام و بی سروصدائی باشد و هیچ مسئله نسته چندمی نیز در آن وجود نداشته باشد. با اگر اختلافی پیش آمد جمع آرام محفلین به نهاد نا آرام و بی ثراری بدل می گردد. آرامش از اولب می شود، دچار هیجانات عمیقی می گردد، تب و لوسری می گیرده به هذیان گونش دچار می شود و به ناچار برای آرامش صوری ظاهری و خیالین خویش برای داشتن فضائی فارغ بال و آسوده خاطر خویش را برش می دهد. موقتا تسکین می یابد اما منطق زندگی او را آرام نمی گذارد دوباره در آنهم مضطرب ایجاد می شود، بار دیگر روی یابند نمی شوند، دچار التهاب می گردند و عاقبت باز خویش را شقه می کنند. این دور تسلسل

محفلینم یا حزبیت" نوشته ایمناز رفیق فرامرز که فر کسوران انصاف آخر سازمان نوشته شده است. لازم به تذکر است که این نوشته بمبار دبر بست است. سوسالینسم رسیده اما از آنجا تیکه مضمون نوشته با گفت زمان کهنه شده است، اقدام به فرج آن در این شماره ضمیمه سوسالینسم نمودیم.

محفلینم یا حزبیت

بحران فدائی روز بروز بیشتر شده است. توهمات جا زبسه فدائی هرچه بیشتر فرو میریزد. تقسیمات شرم آور و تزلزل و تفرقه عملاً سازمان را به انحلال سوق داده است. معلوم می شود مبارزه ایدتولوزیک در راستائی "وحدت حزبی" شعار رهن برکنی پیش نبوده است. چرا که نرم مبارزه بین آنها هیچ تمپ های از تکامل حزبی را در خویش ندارد. بلکه تشدید مداوم محفل گری و فرقه بازی است. نسیم خنک فرقه ای هنوز برای معتادین به هوای متعفن فرقه ای خیلی خنک و دوست داشتنی است. فرقه گرائی مقدس فنیلتی بشمار می آید. روحیات و عملان بیشتر به شیوه های منحل بورژوازی عیادت دارد تا به رویه کمونیستی. زنده باد محفل. فرقه برنسب همبستگی شان شده است. امکان عاقبت برآنها (و البته ده برای میریان محفلینم که این روحیات تا مفر استغوان نشان ریشه دوانده است) موقمی که ساختار عملکرد تا کنونی خود را جورانه و بی پروا نقد ننمایند عبالی پیش نیست. در فلسفه تجربی آنها گو که سازمان فقط شکل و محلی پیش نیست، بگذار که کارگران متفرق باشند به سر. اکنده و بگذار که آنها فریر بود دیگری غلاتهای مقدس سرمایه را برگردده خویش می نمایند و بگذار که بورژوازی بر تنب های گوناگون خویش منا و ما نرك تازی کند. عملاً برای آنها خیالین نیست. برای آنها خود آموزی کارگران راهگنا خواهد بود. چرا که آنها ناظریب نقشی پیش نیستند. دخالت گری برای آنها عملاً نامیسراست اگر الزامات سازماندهی طبقه و استقرار واقعی در جنبش کارگری را بر منافع محدود فرقه ای خویش ارجح می دیدند و این گونه در منجالب فرقه ای غرق نمی شدند و اینقدر به عامیگری

مخفیسیم یا حزیت

باطنی مداوما خویش را باز تولید می نماید و چون خوره جنبش را از درون می پوکاند. و مانع پیشبرد و ظایف واقعی می گردد. و ما ریشه این ضعفها در چیست؟ و راه حل برون رفت از آن - کدام است. در اواخر دهه چهل گروهی از روشنفکران انقلابی با شور و ایمان به انقلاب ورهانی تودهها در تقابل خط مشی کپک زده و انفعالی رفرمیسم سنتی در دوره سکون و انفعال عمومی به حرکت درآمدند. "رد بقاء منفعل" منطق راهبر آنها بود. لزوم سازماندهی و شکل و هدایت کارگران (که عملاً در زیر فشار پلیس بسیار شاق بود) یک ضرورت بدوی و پایه محسوب نمی شد. مبارزه قهرآمیز راه حل برون رفت از فضای بی عملی محسوب می گردید. ادبیات تئوریک ناظر بر پراتیک رفاضعیف و نقاط ابهام زیبا دداعت بر راستی رفاقت درک نهی از تئوری انقلاب بی نداشتند. تئوری می باستی با درگیری هر چه بیشتر در مبارزات تعیینی طبقات صیقل می یافت و شکل می گرفت. تئوری آنگاه که با عمل در پیوند نباشد و در بر تو آن استحکام نیابد موضوع خویش را از دست می دهد تئوری مجرد تئوری ذهنی است. نقطه نظر زندگی و پراتیک باید نقطه نظر اولین و اساسی تئوری شناخت باشد. - ل - بدیهی است که عمل رفاقتاری از نقض نباشد. پراتیک بدوی پراتیک نارسی است ما نسجام و ادامه کاری ندارد. در محوردیالکتیکی پراتیک - تئوری - پراتیک در بر تو تلاقی و درگیر شدن هر چه بیشتر در مبارزه جنبه ها نقفاده متمم و ارتقاء تجارب می باستی به تئوری انقلابی و طبیعاً پراتیک کامل تر ما دامه کار تر و انقلابی تر (یعنی پراتیک حزبی) فرا برویند. بدون تئوری انقلابی نمی توان در جنبش استقراری هدفمند داشت و این البته در پروسه متحقق میگفت. قیام لحظه عطف جنبش تودهها و نشان و توان عظیم نیروی توده ای بود طبقه کارگر در جریان قیام نیروی عظیم خویش را نمایانند. اعتمادات کارگری به راستی که نقش ویژه ای در تضعیف حاکمیت داشت. اعتماد نفتگران از اهمیت ویژه ای برخوردار بود. و اساساً جنبش کارگری آلترناتیو خاص خویش را نداشت (و چگونه می توانست داشته باشد؟) پیشرو نقش تبیی و حاشیه ای در جزئیات خیزش توده ای داشت! و بدنبال جنبش تودهها بود و تا شهری هدفمند و بر توان در جنبش نداشت و این جنبش تودهها بود که او را به صحنه آورده بود (چنان که افت جنبش توده ای او را از جنبش دور ساخت) در غیاب رهبری انقلابی سکا نداشت جنبش نیروهای

ارتجاعی گردیدند که هدفی جز به انحراف کفاندن و شکست دادن آن نداشتند در پرتو فضای دمکراتیک پس از قیام فدائی نهی میدانی برای ابراز وجود یافت. جاذبه فدائی که اساساً ایمانی بود او را توده ای کرد. ولی نبود مبنای انقلابی برای هدایت تودهها و وجود گراپشات رفرمیستی در آن. پراتیک ناب عموم خلقی در کسروری نسبت به جنبش ۰۰۰ موانع عمده برای اومی تراشد. سازماندهی طبقه کارگر در کار در پراکنده تهم ما با نه و جنبش همه خلقی کم رنگ جلوه می کرد و آنجا که به جنبش کارگری پرداخته می شد نه برای تربیت و استقرار پایدار کمونیستی در آن بلکه جهت ما نور سازمانی و قافله گذرانی بیش نبود فدائی فاقد تئوری و ادبیات آگاه حزبی بود جنبش کارگری نیازمند تربیت و آموزش بنیه مندی بود ولی ابزارهای عملی و نظری پیشرو با آن انطباق نداشت. سهر خود بخود ی رویدادها او را بدنبال خویش می کشید. فقدان آلترناتیو نظری انقلابی در سازمان موجب آن گردید که دانش رویزونیستی که در عرصه بین المللی انجام دداعت و احزاب اردوگاهی بسک کثر آن بودند بسهولت بر سازمان تاثیر بگذارد. نتیجه این تاثیر فرو رفتن بخشی قابل توجه ای به منجلا ب خفانت بود که در این چهار چوب سنتی همیشه ست بود. اقلیت نهی با پنمیش انشعاب و مانع مبارزه ایدئولوژیکی فعال گفته و جدائی رارسی نمود حلقه هماهنگ کننده اقلیت اعتقاد به ضد انقلابی بودن رژیم بود و این البته برای یکپارچگی طولانی مدت کفایت نمی کرد حکمت عملی و نیز برینها دی قرار دداعت و که ایجا دگری ارتباط پایدار و هدفمند در جنبش کارگری را تضعیف می نمود. (کمیتة دهقانی - دانش آموزی - تبلیغی - محلات - اداری و اجتماعی و آخر الامر کارگری با بیان عملکرد بسیار ضعیف) آرا - من نسبی و صوری اقلیت در بر تو محملهای عملی و جاذبه پراتیک او بود و نه آگاه و وینسایدین برای استقرار واقعی در جنبش کارگری عمل می باید برینها دای آگاه خویش با شناخت دقیق ابزارهای دیرپای مبارزه انقلابی و مکانیسمهای خاص آن قرار می گرفت و این البته بدون درگیر شدن در مبارزات ایدئولوژیکی نقد بی رحمانه تجربی تا کنون واری و شناخت دقیق تمام ضعفهای تجربی همیشه با بی آن و طرح چشم اندازهای روشن و دقیق ممکن نبود. مبارزه ایدئولوژیکی یک پرنسپ همیگی ست درست به مانند مبارزه سیاسی و صنفی طبقه کارگر در دوره ای که فدائیها نندپا بههای نیرومند تئوریک بود. به بیانی دیگر هنوز



ضمیمه سو سیالینسم

محفلیسم یا حزیت

"مناعتنا مه کمونستی" نداشت صرفا دربرتونقدا آگاه و پر
 سوان مارکیستی - لنینیستی وگنشتن ازکوران حاد مباحثاً
 امکان تثبیت می یافت نقدبرعه ای با اثبات منطقی در
 عرصه های ایدئولوژی سیاست و تشکیلات همراه نبود. ولسی
 جنبش برنامه "اقلیت" گو اینکه فقط با طردمکانیکی راه می
 گنودولبعما هیچ موضوع تئوریکی را مفتوح نمی ساخت. مناسبات
 ناظر بر فدائی نوعی یکپارچگی قلابی و عاریتی را طلب می کرد.
 عملاً هیچ ایده ای نمی توانست در تشکیلات باقی مانده و از خو
 بد دفاع نماید کوچکترین اصلسکاک نظری موجب انشعاق وجدائی
 می گشت. به جای گسترش سازماندهی حفظ انجام برونسی
 مبارزه سالم و منطقی و رجوع به آراء جمعی تشکیلات هرچه
 ضعیف تر نمودن سازماندهی تفرقه تشکیلاتی و مبارزه نوع جنجالی
 و توطئه گری بر اقلیت چهره بوده همورش ارتجاعی به نیروهای
 انقلابی و ضربات مکرر رژیم بر سازمان هرچه بیشتر از قوای او -
 می کاست. این هجوم و به همراه آن انفعال سازمانی هرچه
 بیشتر او را با روحیات منطقی محفلی آغشته می نمود. ارتباطات
 مناو اما بریده می شده نیروها به هرز میرفت ضربه پهنری زیاد
 بوده کافی بود که نال ارتباطی مطلقاً تخریب گردد تا برای همیشه
 با آن ارتباطات وداع گفته شود. خطوط عموماً در حرف باقی می
 ماند. بین اندیشه و عمل فاصله می افتاد. هجوم رژیم نشانه
 ضعف و در مهارت نسبی بحران بود لزوم سازماندهی ارتباطات و
 تشخیص اصولی ابزارهای عملی سازماندهی و عقب نشینی به
 درون روابط توده ای عملاً الزامی بود ظرفیت و توانائی عمل
 کارگران در برتو شکل - تربیت و باروری هرچه بیشتر نیروهای
 آگاه آن تا مین می گردد. ولی "اقلیت" نه تنها توانائی
 ایجاد ارتباط پایدار در جنبش کارگری را نداشت بلکه بسیاری
 از اعضا و هواداران او نیز در روابط نبودند و در یک پروسه بسا
 منفعل شده و با به شکل های خود بخودی روی می آوردند. بسا
 تنگ تر شدن حلقه ارتباطات نیروهای زیادی ضایع می شدند
 و میدان حقیقی مبارزه هرچه بیشتر مجازی می شد. سانترالینسم
 دمکراتیک توهمی بیش نبود. انضباط و پرنسبها فقط در "تعبد"
 معنی می نمود و اما مکانیسم محفلی روز بروز تا وان خویش را در
 جدائی ها با خراج ها با نفعال ها ۰۰۰ می پرداخت. منطلق واقعی
 روابط محفلی با "تعبد مطلق" و با نزاع و انشعاب بود (بسا
 سنت را ببوس یا به نفس بکوب - ل -) بوروکراسی مانع

بیکار رنبر و مسنداید نولوزیک بود و همواره میدان مباحثه را
 تهی تر و تنگ ترمی نمود تا شاید حریفی برای خویش نمانده -
 هیچ ایده انتقادی نمی توانست در تشکیلات از خود برای مدت
 مدافعی کرده و اختلاف در سنت های اصولی آن حل گردد.
 روشنفکران خرده بورژوا ضعف محفلی خویش را از منافع
 بورژوازی اقتباس می نمایند هر قابت و از میدان بدر کردن
 جای ارتباط رفیقانه و پایداری می گمرد. بدین گونه به
 عیوه های مبتذل بورژوائی نزدیک ترند تا به سوسیال
 دمکراتیسم - ل - "مناسبات محفلی توان تحمل مباحثات
 منطقی را ندارد و راه حل خویش را در تفرقه می جوید محفل - فر -
 قه بقول مارکس "علت وجودی و ارزش خود را نه در آنچه با طبقه
 اشتراک دارد بلکه از مشخصه ویژه ای که آنرا از جنبش متمایز
 می کند می بیند" مبارزه ایدئولوژیک در چهارچوب اصولی
 خویش باعث هرچه بارورتر شدن جنبش و ارتقاء عملی آن می
 گردد ولی مبارزه ایده ها در محفل او را هرچه بیشتر تضعیف می
 نماید. مادامی که معتقد نباشید "تمام نیروی عمده جنبش
 در شکل کارگران در کارخانه های بزرگ است ۰۰۰ هر کارخانه
 را باید به دو خویش تبدیل نمائیم - ل - " مضحکتر از آن از
 ایجاد ارتباط پایدار بین خویش نیز عاجز باشند. مناسبات
 افلاطونی بین آنها عمل کند سازماندهی حقیقی پیروان کار -
 کارگری را در حرف و شمار بپذیرند و از اقدامات عملی ناتوان -
 باشند توانائی تحمل مشاجرات بیرونی را نداشته باشند.
 بدیهی است که در معضلات محفلی دست و پا بزنند. "مبارزه خرده
 اختلافها در حزب ضروری و ناگزیر است. ناموقی که مبارزه به
 هرج و مرج و انشعاب کشانده نشده است و تا موقی که مبارزه در -
 حدودی انجام میگیرد که مورد تائید متفق الرای تمام رفقا
 و اعضای حزب است - ل -" محفلیسم اما سیستم مبارزه ایدئولو
 ژیک خاص خویش را دارد یعنی: انجبال بازی، توطئه، مختل
 سازی و ظایف، سبیه چینی، صحنه سازی، تصفیه، اخراج،
 انشعاب و غیره توأم است در این سیستم تصفیه و انشعاب امری
 عادی و همیشگی است. اقلیت از هنگامی که مبارزه ایدئولوژیک
 را در دستور خویش قرار داد نه تنها نتوانست خویش را از مناسبات
 محفلی بیرون بکشد و مبارزه ایده ها را در شکل های عالی تری جهت
 دهد بلکه خویش را هرچه بیشتر در منجذاب محفلی فرو برده منافع،
 احساسات و سنتهای محفلی قادر نیست مبارزه سالم و پایداری
 رضامنت نماید. در محفل مسائل مورد مشاجره نه از روی -



مخالفیسم یا حزیت

ضابطه ها و معیارهای اصولی بلکه از راه تهدید به بیسرون رفتن و اخراج و انشعاب حل می گردد. بیان عملکرد « اقلیت » جلوی چشم ماست تراز نامه تاسف انگیزیست کنگره اول ضروب رت مبارزه ایدئولوژیک را تشخیص می دهد. اما تقبیح گروه بندی ایدئولوژیک عملاً موجب سترونی آن می شود آیا فقط کنگره برآیندی از خرد جمعی عالی ترین مرجع تشکیلات نیست؟ آیا نقطه نظری مجاز است از نظرات خویش در تشکیلات دفاع نماید؟ عملکرد رهبری اما عملاً هرگونه نظری را در تشکیلات گناه کبیره محسوب می دارد. ما دایمی که گروه بندی ایدئولوژیک تقبیح می گردد پس هر که زور دارد دیگری را از تشکیلات اخراج می نماید. برای من بستر هیچ محضی حل نمی گردد چرا که منطق را چکشی یک طرفه و عامیانه بهی می برد. شکل محضی مناسبات قادر نیست مضمون ایدئولوژیک ایده ای را ایجاد نماید چرا که منطق چماق در او عمل می کند تا چماق منطق حیدر استقامت می دهد رحیم به ناگاه بهیرون میرود. جناب سامع سرازاردوی امام حسین درمی آورد. رفقای تشکیلات گیلان به جهت طرح مسائلی تعلق عنایت می گیرند یعنی عملاً اخراج می شوند و در ادامه مبارزه جنجالی نوع محضی یکی به «ویژه کار» می رسد و آن دیگری از ابزار محضی حد اکثر استفاده را می برد (بناگاه بابک « کبوتر پر فچی » درمی آید مجل الخالق) رفیقی که برای بازسازی تشکیلات شمال آمده بود طرح می کرد. باید می شود افرادی در تشکیلات باشند که مسئله ایجاد نکنند. رفیق ما - که بعد از مدتی جان باخت - روحیه و شیوه پراتیک درونی « اقلیت » را بسیار رک دیگته می کرد. روحیه ای که مخالف مناجرات ایدئولوژیک بود. روحیه ای که فقط تشکیلات را مطلع می خواست. از روی درونی با مسائل وحدت دایت خط عملاً موجود در سازمان چیزی جز این نبوده روحیه کاسبکار حیره ای خود را در سازمان سامان داده بود. هر جا اکثریت کارگران پیرامون تصمیمات صریح و دقیق گرد آمده باشند آنجا وحدت عقیده و عمل وجود دارد. آنجا حزیت و حزب وجود دارد. ل - « و هر جا که ارتباط ارگانیک و متشکک با طبقه وجود نداشته باشد آنجا پرمشانی و انشعاب طلبی حکم فرماست. مسائلی تشکیلاتی مباحثه ای طرح می گردد ولی مگر محفل تحمل مناجرات را دارد؟ و قاندر است بسر باید معیارهای مدون و مکتوب و سنت های جا افتاده تشکیلات -

کمونیستی محفل خویش را حل نماید؟ همه گرا را ت و پار می کنند. هفت تیر کشی راه می اندازند و به جنایت کاری می رسند. هر کس طرف دیگر را به خیانت متهم می کند. بن بست محفلیم. بن بست روحیات و سنت های غرده بورژوازی بن بست بوروکراسی مبتذل است. میدان حقیقی مبارزه عملاً عرصه خیالین بیسی نمی شود.

تجربه لنین و نحوه برخورد با اختلافات بسیار آموزنده است. لنین می نویسد: ما از لحاظ تشکیلاتی و سیاسی با ما - تفاوتی حاصل کردیم همانگونه که در همه موارد دیگر اختلاف حاصل کردیم. آیا بر بستر این موضوع باید قطع رابطه کرد؟ مگر بر سر این موضوع باید حزب را خرد کرد؟ پس از کناره گیری را در اکثرهائی که مبارزه ایدئولوژیک را در مفهوم محضی می فهمیدند خطاب به آنها می نویسد: هر آینه کناره گیری شما اختلاف نظرهای بین ما و شماست در این صورت ما فوق العاده مفید می دانستیم که هر آینه ماهیت و تحمل ایمن اختلافات هر چه زودتر در برابر حزب و در صفحات نشریاتی که زیر نظر ماست روشن می شد. و خطاب به مارتف می نویسد: ما از لحاظ مصالح کار با رید دیگر به اطلاع شما می رسانیم هم برای برگماری شما به عضویت هیئت تحریریه ارگان مرکزی حاضریم تا به شما امکان دهیم که رسماً تمام نظریات خود را در موسسه عالی حزبی اظهار و آن دفاع نمائید. ل - یک گام به پیش بود. گام به پس (اینست مبارزه ایدئولوژیک اصولی و منطقی که با هوچیگری محضی فرسنگها فاصله دارد. و اما در سیستم محضی مناسباتی عمل می کنند که نتیجه ای جز تشدید آنارشیسم و فرقه گرایی در تشکیلات ندارد. مناسبات ناظر بر « اقلیت » نه تنها امکان فرار و فرار و فرار را مانع می شد بلکه مداوماً ضمه را تشدید کرده و ستاوردی را به همراه ندانسته است. سازمانی عملی مبارزه در این پیرویه کا ملانرا موش می شمرد. همه محفل هوا دار بلور خود بخودی شکل گرفته و در خرده کاری مغرطی درجای می زنند جنبش کارگری به طور خود بخودی و غیر موزی گسترده ترین تعرضات را داشته است و اما جنبش خود بخودی کارگری، هر اکنده و خرده کار است (و طبیعی است که باشد) موقتی که با آگاهی انقلابی سازمانی توامان نگردد. بین روندهای ناخود آگاه جنبش کارگری و مراحل آگاه و متشکل آن (و البته تاریخ ساز) یک دوره تاریخی نام و تمام فعالیت به گیر و خستگی ناپذیر کمونیست ها قرار دارد. عنصر خود بخودی شکل نطفه ای آگاهی،



مخفلیسم یا حزیت

شکل نطفه‌ای مبارزه طبقاتی است. این جنبش قادر به خلق معرفت انقلابی نیست و این البته با سازماندهی انقلابی تبلیغ و ترویج کمونیستی، متانت و پشتکار مداوم کمونیستی، مسراست ولی محفل - فرقه با این وظایف عملاً بیگانه است تا ثمر بر فرایند خود بخودی جنبش ندارد و همواره در پی آن لنگ لنگان روان می‌شود. براتیک محفلی معرفت‌سویالیستی را قهراً نتیجه ناگزیر مبارزه خود بخودی می‌داند. هر قدر که اعتلا خود بخودی جنبش پیش‌تر می‌شود هر قدر که نهضت دامنه دار تر شود و همه نقد هر لزوم آگاهی فراوان خواه در کار تئوریک و خواه کار سیاسی و خواه در کار تشکیلاتی برای سوسیال دموکراسی با سرعت خارج از تصویری افزایش می‌یابد. (ل - چه باید کرد) بستر عمل محفل اما چیزی جز انشعاب و باز تولید فرقه‌ها با تعاضد هنسی نیست. بهرامون مسئله رویزبونیم برخوردار دست چندمی پیش می‌یابد ولی مگر مناسبات محفلی تحمل می‌کنند تراژدی دیگری خلق می‌شود (آنچنانکه در نوشته بولتن ۸ پیش بینی کردیم قهر و انشعاب، انحلال طلبی نتیجه ناگزیر شیوه محفلی بردنهای واقعی است. ما دامیکه روشها و معیارهای مطلوب بی بین خویش جایگیر ننمائیم. ما دامیکه نقطه عزیمت فعالیت‌ها خرد و عمل جمعی نباشد، به مراسم زمانه حقیقی کارگران بیشتر و اهمیت درجه اول ندهیم، تنها و تنها پیشرفت مبارزه ایدئولوژیک را امری تصفیه‌کننده ندانیم. میانی اعتقادی و ریشه‌های مادی شیوه عمل تاکنونی را بی پروا نقد ننمائیم. نتیجه ناگزیر عمل‌ها متفرق کردن نیروها و انحلال عملی خواهد بود. براتیک تاکنونی "اقلیت" ضعف مفرط و ریشه دار فرقه‌ای، مناسبات افلاطونی، و فعالیت حداقل در مراسم زمانه ادبیات عامیانه و و تنها با بازنگری تعلقی نیرومند و اثبات تجربی معیارها و مکانیسم‌های اصولی چشم‌انداز روشن خواهد یافت. بحران مزمین و همبستگی از مختصات "مخفلیسم" است. بوروکراسی و جزمیت فرقه‌ای با بن بست خویش "سازمان" را به بن بست کشانید. "مارکسیسم عامیانه" ماحصل قهبری شیوه عمل محفلی است. پرداخت محفلی به مضامین تئوریک جنبش پایه ست بنیادی دارد. (در نوشته‌های بعد تا حد توانایی ادبیات تاکنونی نوع عامیانه را به نقد خواهیم برد). بسرای

تحلیل جدی و منطقی از مسئله "رویزبونیم" بایستی یک اسلوب و شیوه پرداخت بایه عملی - منطقی داشت. وقتی میتوان مباحثات ایدئولوژیک را به جنبش فکری ماهوار شمربختی در رشته تئوریک بدل نمود که با اسلوب علمی و مار - کمیستی لنینیستی مجهز باشیم مدتهاست که از شکل گیسری و انسجام "رویزبونیم" میگذرد، ولی "چپ عامیانه" قادر نبوده است میانی مرزبندی قرص و با برجانی ترسیم نماید. مرزبندی قراردادی و نارسا همواره برای او در سراپا دکورده است. ریشه‌هایی مادی "رویزبونیم" بمثابة معرفت بورژوانی در جنبش کارگری و چهره بندی قاطعی از آن برای آنها عملاً نامیر بوده است. شیوه بررسی مقایسه‌ای و قراردادی که با ردیف کردن نقل قولهایی از کلاسیکها و مقایسه کتابی آن با ادبیات "رویزبونیم" عملاً نوعی نگرش ایده‌آلیستی را نمایندگی میکنند. اسلوب این نوع نگرش را "اوبژکتیو" و باطنی است. شیوه‌ای که بدون بررسی علل و زمینه‌های واقعی پدیده و درک سیستمی و تاریخی از آن ما تراژدی "پایه مادی" و نظام تکوینی برش داده و در تجرد ایده‌آلیستی درک و تبیین مینماید. این نوع نگرش با "اتوبی" آغاز میکند. بدین گونه در شبکه پیچیده پدیده‌های اجتماعی قادر نیست اساس و زمینه‌های عینی - تاریخی یک پدیده را تشخیص دهد، روی ایده‌ها و نظرات بشری توقف کرده و قادر نیست به تکامل تاریخی آنها به مثابه پروسه تاریخ طبیعی بگذرد، بدین گونه همواره نگرش منززل و سست پایه‌ای را نمایندگی میکند. کاربردمان تریالیسم دبا لکتیک در چگونگی تکوین و شکل گیری و تظاهرات یک پدیده تاریخی - اجتماعی شیوه منحصر به فرد منطقی و علمی در توضیح پدیده‌های تاریخ بشری است. استحکام میانی (م - ل) با همی ریزی آنچنان شکلی از مبارزه ایدئولوژیک ممبرگریمد که بر پایه یک جهان‌نگری اساسی و پایه‌ای پدیده‌های تاریخی اجتماعی و سیاسی را تضمین مینماید. شناخت‌شناسی و منشاء شناسی منطقی مستلزم بنیادهای پایه‌ای برای یک تحلیل علمی است. بدین جهت نحوه یا تشخیص ما در تحلیل نهائی (از این زوایا) اثبات خواهند نمود که ما یک پدیده تاریخی را چگونه شناخته‌ایم و بدین گونه میزان استحکامات نظری ما نیز قابل تشخیص میگردد. جامعه شناسی تخیلی، ذهنی و بورژوانی مستقیماً به بررسی شکل‌های حقوقی - سیاسی و ایدئولوژیک می‌پردازد و بقول لنین

مخفلیسم یا حزیت

" غفلتا به این نکته برمیگردد که این شکلها در زمان مفروضی از افکار مختلف بشری تراوشی مینماید و همین جا متوقف میشود "

" این بارز ترین علامت متافیزیک است که هر علمی از - آنجا برداشت مطلب نموده اند مادام که قادر نبودند بسه تحقیق واقعات بپردازند همیشه "apriori" (نهی - تخیلی) ثنوریهای کلی از خود کرده اند که همیشه بی حاصل بوده است ؟ (ل - همانجا)

رویزهونسم به مثابه سیستم منظمی از تجدید نظر طلبی و مفاهیم ضد مارکسیستی و بورژوازی در درون مارکسیسم میباشد بر اساس یک شیوه نقد اصولی و علمی خلعت بندگی گردیده نحوه نگری تا کنونی اقلیت از مقوله رویزهونسم بر پایه خام ترین نوع نگری ایده آلیستی اتکاء داشته است نگری بولتن ۷ - نگری مقایسه ای - قرار دادی و فرمالیست و تناقضات منطقی متعددی در خویش دارد .

او نه به رعد تاریخی شکل گیری رویزهونسم پرداخته است نه ریشه مادی - کنکرت آنرا بررسی نموده است و نه چهره بندی منطقی از آن ارائه شده است . آیا این شعور اجتماعی است که هستی اجتماعی را خلق می نماید یا برعکس این هستی اجتماعی و روند تاریخی آن است که نوعی ایده ها شعور را می سازد ؟ (این الفبای ماتریالیسم است) مارکسیسم تکامل اجتماعی را بمثابه پروسه تاریخی طبیعی مورد بررسی قرار می دهد که تابع قانونمندیهائی است که مستقل از شعور و ایده افراد است . بلکه بر عکس تعین کننده اندیشه و دانای افراد نیز می باشد . بقول لنین " اگر عنصر شعور در تاریخ مدنیت تا این حد نقش تابع را بازی کند پس به خودی خود واضح است که انتقادی که هدف حمله اش خود این مدنیت است به طریق اولی نمی تواند ندیده

فلان شکل یا فلان نتیجه شعور متکی باشد به عبارت دیگر چیزی که می تواند برای این اثتقاد نقطه مبدا باشد هیچ وجه ایده نبوده بلکه فقط پدیده های خارجی و عینی است انتقاد باید متضمن آن باشد که يك واقعت معین نه اینکه با ایده بلکه با واقعت قیاس و تطبیق شود . برای انتقاد هم فقط این است که تا حد ممکن هر دو وجه واقعت بدقت مورد بررسی قرار گیرد و

نسبت به یکدیگر مراحل مختلف تقابل را نشان بدهد و ضمناً بخصوص لازم است که جمیع حالات معین توالی آنها و ارتباط

بین درجات مختلف تقابل هم با همین دقت مورد تحقیق قرار - گرفته باشد اینست نحوه نگری منطقی پیرامون پدیده تاریخی اجتماعی ، تز دوم مارکس در مورد فویرباخ به ما میگوید " در ثنوری شناخت ما نندیدیم که غایب های علوم با پدیده لکتیکی فکر کرد یعنی نباید شناخت ما را به عنوان یک چیز تمام و تغییر ناپذیری ببنداریم بلکه باید بررسی کنیم که چطور دانسی از بی دانسی پدیدمی آید و ما بطوریکه دانسی تا کامل و تا دقیق کما ملترود دقیقتر میشود ما محفل فرقه عموماً همه چیز را خاتمه یافته و ابدی می بنداریم برای همین در مقابل هر نسیم انتقاد ی بخود می لرزد و دچار تشنج میشود و مارکسیسم عامیانه جایگزین مارکسیسم انقلابی می گردد بهر جهت جنبش انتقادی در تمام عرصه ها می باید خویش را قوی سازد و جورانه تار و پود ضعیفها را بدردمچم اندازد های منطقی ارائه دهد تا خویش را از بلاهای جان سخت محفلی نجات بخشد .

۸ / تهر / ۶۶ - فرامرز